



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۱۵

م. ا. نگارگر

## آخر گناه من چیست و مرا به کدام جرم مجازات می کنید؟



دو هفته می‌شود که دلم سخت تنگ شده است و چنان که گفته اند «دست شکسته کار میکند و دل شکسته نه» پشت این کامپیوتر می‌نشینم و بدون اینکه سطری بنگارم کیبوتر خیالم پرواز می‌کند و همانند کیبوتر های قاصد که نامه بر پا داشتند هزاران فرسنگ راه می‌پیماید و در افغانستان؛ سوریه؛ یمن و جاهای دیگر سر می‌زند و برای من از صد ها کودک پنج تا ده ساله پیغام می‌آرد که فریاد بزنم و بگویم که آخر گناه این کودکان چیست که از همه بازی ها و شادمانی های کودکی محروم شده اند و در جنگی که نه دلیلش را می‌دانند و نه عقلشان نیروی تحلیل آنرا دارد زخمی و معیوب می‌شوند؛ از بازی های کودکی باز می‌مانند؛ پدر یا مادر و یا هر دو را از دست می‌دهند در همین فکرهای سرگردان با خود می‌گویم: «شاید شاعری که در عین زمان مادر و با عواطف مادری آشنا باشد بیشتر از من و بهتر از من بتواند در ژرفای روح همین گونه کودکان نفوذ کند و فریادشان را سر بدهد و به سیاستمداران جهان بگوید که:

مگر شما به سن و سال ما کودک ندارید؟

و اگر دارید آیا می‌توانید آنان را نیز در همین جهنم که ما را افکنده اید بیندازید؟

به یاد می‌آید که سال ها پیش آن وقتها که روس ها بر کشورش تجاوز کرده بودند و همسر من گاه گاه دست به قلم می‌برد و فریاد های درد عاطفه مادرانه اش را سر میداد او باری در یک نامه ای سرگشاده خویش برای مادران جهان چیزهای نوشته بود که من آنرا به انگلیسی ترجمه نموده بودم و آن ترجمه در امریکا؛ سویدن و اینجا در لندن چاپ شده بود از او سراغ آن نامه را می‌گیرم و او نوشته خود را که گذشت سال ها در برخی از جاها رنگ آنرا زایل نموده است به دستم میدهد و من هم به حکم دلتنگی و بیکاری آنرا در کامپیوتر خود تایپ می‌کنم و آنرا باز می‌خوانم.

«شما نیز مادران؛ خواهان و همسران استید چه گونه می توانید نا بودی ملتی را تماشا کنید و بی تفاوت بمانید؟ در شبانگاهان تاریک زمستان؛ آنگاه که اتاق های گرم خود را ترک می گوئید تا از کودکان محبوب خویش سرکشی کنید آری دُرُست در همین لحظه از شما می خواهم آن کودکان افغان را به یاد بیاورید که با سرنیزه ها و بمباران های سربازان روس جان های خود را از دست داده اند.

هنگامی که با شوهران و فرزندان خویش برای هوا خوری می روید آری دُرُست در همین لحظه ها از شما می خواهم که کودکان یتیم افغان را به یاد بیاورید که در این جنگ خون آلود ۱۰ ساله پدران و مادران خود را از دست داده اند.

هنگامی که محبان تان صمیمانه شما را می بوسند در همین لحظه ها من از شما می خواهم بیوه های جوان کشور مرا به یاد بیاورید که غنچه های امید شان ناشگفته پریز گردیده است.

هنگامی که با شادمانی خویشان را از تخته های خیز در حوضهای آب بازی پرتاب می کنید دُرُست در همین لحظه ها از شما می خواهم آن پسران و دختران جوان را به یاد بیاورید که از هلیکوپترها فرو افکنده شده اند و گناهی جز سرباز زدن از بردگی فکری نداشته اند.

هنگامی که برای افسردگی های ساده روانی کودکان خود با روان شناسان خود مشوره می کنید دُرُست در همین لحظه ها از شما می خواهم تا عقده های روانی کودکان افغان را در کمپ ها به یاد بیاورید که ناشی از این جنگ درازمدت است.

بالاخره در هر لحظه شادمانی تان از شما می خواهم ملتی را به یاد بیاورید که گذشته اش ویران گردیده؛ حالش مصیبت بار و آینده اش نامعلوم است.» (از نامه سرگشاده کبری نگارگر برای زنان جهان)

برای خیال امری ناممکن وجود ندارد. در دنیای خیال خود را کودکی هفت ساله می یابم و مثل اینکه قالبینچه حضرت سلیمان (ع) را یافته باشم بر روی آن قالبینچه پیران می نشینم و به تماشای جهان می روم آنجا در نایجیریا می بینم که خانواده ها در ماتم دختران جوان خویش نشسته اند و حیرانند که بر سر جهان شان چه آمده است. می گویند گروهی که می پندارند یک اسلام سوچه و اصیل را بر قاره افریقا مسلط می سازند و خود را بوکو حرام می نامند و آرزو دارند خود و دیگران را همانند کرم پبله در غوزه خویش اسیر نگاه دارند جلو تحرک فکری خود و دیگران را به زور تفنگ گرفته اند آمده اند و دو صد دختر جوان را از مکتب شان ربوده اند و بدون یک ذره شرم و حیا اعلام می کنند که این دختران را به کنیزی یا بردگی جنسی می فروشند.

اینجا دیگر برای این کودک هفت ساله که بر قالبینچه سلیمان نشسته و قصد سیر جهان کرده است زبان همین زبان ظاهر نیست که با استفاده از علائم و اشارات قراردادی کتله های مختلف مردم با آن مقصود خود را به همدیگر می فهمانند و یک کتله از علائم و اشارات کتله دیگر بیخبر و بنا بر این بیگانه استند بلکه او با زبان باطن که زبان عاطفه است و طی مکان و زمان دارد و به قول حافظ یار با یار صد ساله سخن را با یک چشم زدن می گوید مجهز است. آنجا در افریقا همین یک فریاد را از هزاران چشم می خوانی که می گویند:

### «آخر گناه ما چیست و ما را به کدام مجازات میکینید؟»

سومالی می رود؛ لیبی سوریه؛ یمن و در تمام این سرزمین ها می بیند که اگر کودکان با قساوت بیان ناپذیر خلعت زندگانی را از دست نداده باشند از مکتب بازمانده اند؛ از بازی های کودکانه باز مانده اند؛ قهراً سلی یتیمی خورده اند؛ دیگر صداهای گرم مادران مهربان خود را نمی شنوند زیرا که مادر ندارند.

در یک سخن که هیچ چیز از شادی های کودکی در بساطِ شان نیست ولی وقتی رنگ پریده به سوی ستمکاران و گروگان گیران خود می بینند از نگاه های شان همین پُرسش را میخوانی که:

### «آخر گناه ماجیست و ما را به کدام جرم مجازات میکنید؟»

کودک هفت ساله که بر قالینچه سلیمانی نشسته است در سرزمین یمن می رسد. در آنجا؛ گرسنگی؛ کولرا و صد ماتم دیگر کودکان را محکوم به مرگ های زودرس کرده است. کفر ستم و کُشتار در این مملکت از کعبه برخاسته است و رژیم سعودی پولی را که از مدرک نفت به دست می آرد در کیسه های حرص تاجران مرگ که پُر نمی شود و در فرهنگ حرص شان لفظ «بس» وجود ندارد می ریزد و با سلاح های شان کودکان مسلمان را می کُشد.

مصیبت دیگر این است که در این کشورهای جنگ و کُشتار دیگر سیاست مستقل و ملی نمانده است و سیاستمداران هر جا که خریداری یافته اند خود را فروخته اند و زمینه مداخله دیگران را در کشور خود فراهم کرده اند و خریداران نیز همانند دایه های مهربان تر از مادر تعهد و مکلفیت های خود را در برابر مردم خود از یاد برده اند و مثل این که کار سرزمین خود را به سامان آورده باشند رفته اند و کدخدای کشور دیگران شده اند.

سرگرم همین سفر خیالی استم که تلویزیون الجزیره مرا از آن عوالم بیرون می آرد و می گوید که در نتیجه یک بم گذاری انتحاری در یک ورزشگاه دشت برچی بیست و هفت نفرجان باختند. باز یک سوگ بزرگ دیگر؛ باز فریاد های تلخ و خون آلود مردم!

آخر اینها کیستند و مقصود چیست که نمی توانند با کمترین احسان و نیکوکاری گل تبسمی را بر لبی بکارند اما بی پروا تخم مرگ در هر گوشه جهان می افشانند.

اینان که به اعتقاد خود معارف غرب را تحریم می کنند (بوکوحرام) و باز به اعتقاد خود با کفر جهانی سرستیز و پیکار دارند چه گونه است که معارف غرب را حرام می دانند ولی با با هزاران حيله پيدا و پنهان از غرب سلاح می گیرند و با آن مسلمانان را بدون محاکمه و بازخواست به شیوه مطلقاً غیر عادلانه اعدام می کنند؟ این مسلمانان نیز با همان نگاه های پُرسشگر می پُرسند و پاسخ کار دارند که:

### «آخر گناه ما چیست و ما را به کدام جرم مجازات می کنید؟»

و اما تاجران مرگ نیز که به خاطر حرص و افزون طلبی پنهان یا آشکار به همان هایی که تروریست می خوانند سلاح می رسانند و در کُشتار کودکان خود را شریک جرم این آدم کشان بیرحم می سازند آیا هرگز به این فکر افتاده اند که اگر فرزندان خود شان به همان مصیبت کودکان افغان؛ سوریا یا یمنی گرفتار آیند آیا به خاطر حرص حاکم بر روان خویش باز هم تفنگ به قاتل می دهند و خود را با همین تصور تسکین می دهند که من پول کار دارم مرا چه کار که با سلاح ساخت من چه کسی چه کسی را می کُشد!

آیا وقت آن نرسیده است که سرمایه داران خاک در کاسه حرص خود کنند و جلو فروش و قاچاق سلاح را به گروه های کُشتارگر و قاتل بگیرند که اگر این حيله جرم فروش سلاح را به قاتل توجیه کند بدون شک این حيله جرم قاچاقبران مواد مُخدر را نیز توجیه می کند که اگر اینان مُشتاق منفعت خود استند آنان که مفلس تر استند بیشتر می توانند مُشتاق منفعت خود باشند.

فاعتبروا یا اولی الابصار نگارگر ۶ سپتمبر ۲۰۱۸ برمنگهم

